

چپ، جنبش سیاسی گُردستان، هویت گُردی و مسئله‌ی بدیل سیاسی و اجتماعی

معروف کعبی



عکس: شاعر گُرد قانع (محمد کابلی) در حال سخنرانی در مراسم «جشن حفاظت از درختان»، سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰

در سال‌های اخیر آنچه که به طور عام «چپ» خوانده می‌شود، از سوی نگرشی خاص در ضدیت با جنبش سیاسی کردستان و هویت‌گردی قرار داده شده است؛ این نوشته تلاش می‌کند به نقد این نگرش بپردازد. به جای پُلیمیک یا جبهه‌سازی، در مقابل، هدف این نوشته دعوت از خواننده برای خوانشی عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر، و در عین حال مسئولانه‌تر، از تاریخ جنبش چپ در کردستان است؛ تاریخی که نگرش مورد نقد من به دلیل ویژگی‌های تقلیل‌گرایانه و ساده‌انگارانه از درک عمیق و مسئولانه‌ی آن ناتوان است. در نتیجه، از طریق این نوشته خواننده نه تنها در بازبینی تاریخ چند دهه‌ی گذشته سهیم می‌شود، بلکه تشویق می‌شود که به منظور دست‌یافتن به یک دید ژرف‌تر تاریخی و مسئولانه، جنبه‌های دیگری را به دیدگاه خود اضافه کند.

تا آنجا که به نگرش مورد اشاره بازمی‌گردد، ادعاهای سطحی و غیرتاریخی مشخصه‌ی آن است. به همان اندازه مهم، این نگرش امری در انزوا و قابل درک تنها در بستر تاریخ کردستان نیست، بلکه آن را بایستی در بستری منطقه‌ای و جهانی و در ارتباط با تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دهه‌های اخیر قرار داد تا بتوان وجود و جذابیت آن را توضیح داد. این نگرش به خاطر جنجال‌هایی که به پا می‌کند، توانسته است میدان نسبتاً وسیعی را در شبکه‌های اجتماعی به خود اختصاص دهد. همچنین ادعاهای شناخته‌شده‌ی این نگرش نیز بارها از زبان شخصیت‌هایی با سابقه‌ی سیاسی در احزاب کردستان تکرار شده است. این نگرش دارای جنبه‌ای به ظاهر آکادمیک یا پژوهشی نیز هست. در سال‌های اخیر، مطالعات‌گردی به زبان انگلیسی هرچه بیشتر شاهد رویکرد تقلیل‌گرایانه در قالب مطالعات پسااستعماری و فرهنگی بوده است. این نوع از مطالعات یا به آنتاگونیسم دامن می‌زنند یا مبرا از

تحلیل اقتصادی و اجتماعی هستند و یا این که تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و قومی را زیر لوای تئوری ضداستعماری برجسته می‌کنند. اما از طرفی دیگر، ما همچنین شاهد پژوهش‌های بسیار ارزنده از پژوهش‌گران داخل و خارج گُردستان ایران بوده‌ایم. برای نمونه می‌توان به پایان‌نامه‌های دکترای یا کارهای دیگر در گُردستان اشاره نمود که به موضوعاتی مانند محیط زیست، توسعه، زنان، جامعه‌ی مدنی و فرهنگ پرداخته‌اند. در این موارد، برخورد با مطالعات یا تئوری‌ها مسئولانه‌تر بوده و درک ما را از آن مسائل عمیق‌تر کرده است. اما این نوشته می‌خواهد به نقد نگرش تقلیل‌گرایانه‌ای پردازد که مشخصاً پدیده یا جهان‌بینی **چپ** و نقش و جایگاه آن در تاریخ چند دهه‌ی اخیر گُردستان را مورد حمله قرار داده است.

مشوق من برای این بحث ادعاهایی است که به طور غیرتاریخی و حتی خصمانه نقش مثبت «**چپ**» را در تاریخ جنبش گُردستان زیر سؤال می‌برند. این نگرش با اتکاء به برخی باورها و عملکردهای نیروهای چپ در گُردستان از انقلاب ۱۳۵۷ به این سو، ادعا می‌کند که آن باورها و کردارها کمتر به **هویت گُردی** و **جنبش خلق گُرد** ارتباط داشته‌اند، یا این که به جنبش گُردستان زیان رسانده‌اند. از این منظر، چپ بیشتر نیرویی مشکل‌ساز بوده تا این که نیرویی در خدمت **رهایی ملی** یا **ارتقاء هویت گُردی** بوده باشد. به علاوه، عوامل دیگری هم وجود دارند که از دغدغه‌های نسل جدید و دید انتقادی آن‌ها نسبت به گذشته و حال نشأت می‌گیرند. به نظر من، در این مورد بایستی با مرزبندی میان دیدگاه‌های آنان و نگرش تقلیل‌گرایانه، فضای لازم برای بحث و رسیدن به پاسخ درست به آنان داده شود نه این که ذیل عنوان تقلیل‌گرایی دسته‌بندی و محکوم شوند. از جمله موارد دیگری که به چپ‌ستیزی در

میان برخی پژوهش‌گران کُرد دامن زده است، می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره نمود: چگونگی و پیامدهای تفوق جهان‌بینی چپ و مارکسیسم در جنبش کُردستان که شکل آن عمدتاً در سازمان «کُومه‌له/کومله» تجسم یافت، تصور حاشیه‌ای بودن مسئله‌ی ملی در مقابل اصل «مبارزه‌ی طبقاتی»، تجربه‌ی تشکیلاتی سازمان‌های چپ در کُردستان همچون فدایی، پیکار و کومله، تشکیل حزب کمونیست ایران (۱۳۶۲)، و سنت درازدامن انشعابات و تحولات ایدئولوژیک و سازمانی در احزاب چپ در ایران و کُردستان از اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ به این سو. در عرصه‌ی جهانی نیز سقوط اتحاد شوروی و کمونیسم روسی و بی‌اعتمادی به مدل سیاسی و اقتصادی منتج از آن عامل موثری در جذابیت یافتن نگرش تقلیل‌گرایانه بوده است. هم‌زمان، به درازاکشیدن جنبش سیاسی در کُردستان، تداوم سرکوب سیاسی و ملی در ایران و دیگر تحولات مشابه را نیز می‌توان به این عوامل اضافه کرد. اگرچه تشکیل حکومت اقلیم کُردستان و خیزش رُژاوا در سوریه نیز ظاهراً می‌بایست ناکارآمدی نظری و عملی نیروهای عمده یا باورهای مسلط در جنبش کُردستان ایران را نشان می‌داد، اما ظاهراً چنین نتیجه‌ای حاصل نشده است.

در عرصه‌ی پژوهشی و علمی نیز، دهه‌های اخیر شاهد گسترش تئوری‌ها و شبه‌تئوری‌ها و نوآوری‌های نظری میان‌رشته‌ای بوده‌ایم. در کنار این‌ها، مهاجرت‌های گسترده در دو دهه‌ی اخیر، تداوم بحران‌های سیاسی و نئولیبرالیسم اقتصادی و فرهنگی که مشوق فردگرایی است، توأم با گسترش اقتدارگرایی و پوپولیسم راست‌گرا در جهان موسوم به غرب و جایگزینی «جامعه و طبقه» با «هویت»، در شکل دادن به فضاها‌ی مجازی و زندگی انسان‌ها نقش موثری ایفاء کرده و می‌کنند. در ادامه همچنین لازم است به عامل دیگری نیز که تقویت‌کننده‌ی

تقابل «چپ» و مسئله‌ی ملی در میان پژوهش‌گران کُرد بوده است، اشاره شود؛ ظهور «چپ نو»^۱ در ایران و گسترش فعالیت‌های نظری‌اش در دو دهه‌ی اخیر. این گرایش با ترجمه‌ی آثار و دامن‌زدن به بحث‌ها و تئوری‌های پسامدرنیستی که در اروپا شایع شده‌اند، ظاهراً منجر به ظهور گرایشی مرکزگرا و بی‌اعتنا به مسئله‌ی ملی یا احاله‌ی آن به آینده‌ای دورتر شده است. به قول دانش‌جویان، فعالان یا علاقمندان به جنبش کُردستان یا مسئله‌ی ملی در میان نسل جدید، یکی از پیامدهای این‌گونه فعالیت‌های نظری شکل‌دادن یا تقویت ذهنیت تقابل چپ با مسئله‌ی ملی بوده که در آن مسئله‌ی ملی ذیل «سیاست هویت» قرار داده می‌شود. به نظر می‌رسد که بخش مهمی از نسل جدید از این زاویه اقدام به خوانش تجربه‌ی سازمان‌های چپ در تاریخ کُردستان کرده‌اند. این تغییر نسلی که در بطن شرایط جدید سیاسی و جهانی در پایان سده‌ی ماقبل اینترنت و سده‌ی جدید با مشخصه‌ی کوچک‌تر شدن جهان صورت می‌گرفت، عاملی بسیار مهم و شایسته‌ی تعمق برای تحقیقات بعدی است، اما به‌رحال بایستی آن را در کنار دیگر عواملی قرار داد که در بالا مورد اشاره قرار گرفت.

عامل بسیار مهم دیگر، گسترش بدیل مذهبی سیاسی در کُردستان جنوبی یا عراق به دلیل ناکارآمدی مدل سیاسی و اقتصادی حکومت اقلیم کُردستان است که ارزش‌ها و دستاوردهای جهان‌شمول اجتماعی را به شدت تهدید می‌کند. اهمیت این عامل برای بحث ما، فضای سیاسی کُردستان جنوبی است که در افزایش فشار بر جهان‌بینی و جنبش‌های چپ تأثیرگذار بوده است. این عامل همچنین نمونه‌ی خوبی برای نشان دادن اهمیت دفاع از ارزش‌های اجتماعی و جهان‌شمول در تعیین بدیل سیاسی و اجتماعی است.

۱. <http://www.thesis11.com>

در بررسی و نقد ادعاها و فاکتورهای فوق، این نوشته بحث خود را از طریق سه سؤال اصلی پیش می‌برد:

- ۱) آیا پژوهش عمیق و همه‌جانبه‌تر تاریخ معاصر ایران و جنبش کردستان، نقش چپ و نیروهای چپ را زیر سؤال خواهد برد؟
- ۲) آیا آنچه در کردستان به چپ موسوم بوده، با هویت ملی و هویت کردی به طور خاص بیگانه است؟
- ۳) آیا جهان‌بینی چپ در طرح و تقویت بدیل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیشرو برای امروز و آینده‌ی ایران و کردستان می‌تواند جایگاه یا اهمیتی داشته باشد؟

نگرش تقلیل‌گرایانه علیه چپ بر چند پایه‌ی اصلی استوار است که برخی را می‌توان نام برد: انتقاد از نگرش طبقاتی چپ که گویا بی‌توجه به مسئله‌ی ملی است، یعنی در خدمت رهایی ملت کرد نیست و نمی‌تواند باشد؛ تاریخ مارکسیسم و کمونیسم در شکل روسی آن؛ سابقه‌ی همکاری و اتحاد سیاسی و تشکیلاتی با سازمان‌های چپ ایرانی؛ و تجربه‌ی سازمان کومله در کردستان ایران. به لحاظ جغرافیایی، نگرش تقلیل‌گرایانه «ایران» را به طور دلبخواهی از چارچوب نظری بیرون می‌کشد و در حالی که با اقتباس از کار پژوهش‌گران در دهه‌های اخیر وانمود می‌کند که ایران مترادف با (زبان و فرهنگ) فارسی نیست، اما با ضدیت با هرچه که فارسی است عملاً همان خطا را مرتکب می‌شود که گفتمان‌های قدرت در ایران خواهان آن بوده‌اند یا مطالعات ایرانی هنوز با آن دست به گریبان‌اند. بسیاری از پژوهش‌گران یا فعالان کارهای مفیدی ارائه داده‌اند که در آنها مایل بوده‌اند بیشتر از نام‌های جغرافیایی چون **پژوه‌لات** (شرق) برای کردستان ایران استفاده کنند تا نقد خود را پیروانند، نه این که الزاماً بخواهند دلبخواه از نام‌های جغرافیایی استفاده کنند.

نقش نیروهای چپ در تاریخ معاصر ایران و جنبش گُردستان

از این پرسش آغاز کنیم که ما با چه رویکردی بایستی نقش نیروها و جهان‌بینی چپ را در شکل‌دادن به تاریخ معاصر ایران و جنبش گُردستان در بعد از انقلاب ۱۳۵۷ توضیح دهیم؟ برای پاسخ به این سؤال باید با پرهیز از هرگونه سطحی‌نگری و نگاه غیرتاریخی به رویدادهای تاریخی و برخلاف نگرش تقلیل‌گرایانه که برای یافتن پاسخ به پرسش‌های مهم غالباً جواب‌های سطحی و دم‌دستی ارائه می‌کند، یک نگرش تاریخی گسترده و جامع اتخاذ کنیم. نگاه تقلیل‌گرایانه از طریق اینترنت و شبکه‌های اجتماعی به صورت روزانه تقویت می‌شود. نمونه‌ای که من انتخاب کرده‌ام، روایت‌های تاریخی از علل انقلاب ۱۳۵۷ است تا همچنین نشان دهم که نگرش تقلیل‌گرایانه‌ای که ضدیت با چپ را تقویت می‌کند، تنها محدود به گُردستان نیست. دلیل گستردگی و محبوبیت این نگرش تاریخی به خاطر ارائه‌ی توضیح ساده و قابل درک برای رویدادهای سرنوشت‌ساز گذشته است که ظاهراً بانی شرایط نامساعد امروز هستند. از این رو لازم است ابتدا غیرتاریخی بودن رویکرد تقلیل‌دهنده را نشان داد و سپس به ادعاهای مشخص آن در رابطه با گُردستان پرداخت.

برخی از روایت‌های تاریخی انقلاب ایران که از طریق شبکه‌های محبوب و قدرت‌مند به صورت تصویری در یک دهه‌ی گذشته ارائه شده‌اند، آشکارا یا تلویحاً می‌خواهند نشان بدهند که ابرقدرت‌ها و «چپ» در پیروزی و سرکار آمدن جمهوری اسلامی نقش کلیدی ایفاء کرده‌اند. یکی از دلایل اصلی برای ارائه‌ی چنین روایت‌هایی این است که کشورهای خارجی نقش مهمی در انقلاب ایفا کردند و یک مرد «ناشناخته» یعنی خمینی را به قدرت رساندند. این خود بحثی جداگانه است که در مقاله‌ای دیگر^۲

۲. <https://www.akhbar-rooz.com/236897/1403/01/06/>

به تفصیل به آن پرداخته‌ام. بر خلاف این دید تقلیل‌دهنده از انقلاب، به شیوه‌ای طعنه‌آمیز، باید گفت اتفاقاً ایالات متحده و بریتانیا انتظار وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران را نداشتند، در حالی که نشانه‌های تغییر دیده می‌شد. خاطرات سفیران آمریکا و بریتانیا و پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه، به خوبی صحت ادعای فوق را تأیید می‌کنند.^۳

نقش **چپ** در پیروزی انقلاب نیز عامل دیگری است. در این رویکرد ساده‌انگارانه، در میان نیروهای انقلابی، **چپ** به خاطر مخالفت با یک دولت به اصطلاح **سکولار** که در حال نوسازی ایران بود و به خاطر توهم به رژیم اسلامی به عنوان رژیم ضدامپریالیست، بیشتر از نیروهای مذهبی مورد سرزنش قرار می‌گیرد. اما بر خلاف این ادعا، همان‌گونه که بایستی نقش قدرت‌های خارجی را در رابطه با انقلاب ۵۷ بررسی کرد، هم‌زمان بایستی تأکید کرد که فرهنگ انقلابی **چپ** که بدیل انقلاب سیاسی و اجتماعی مشخصه‌ی آن بود، تنها در ارتباط با سیاست‌های دولت و در بستر نظام سیاسی پهلوی، به خصوص به دنبال جنگ جهانی دوم، قابل توضیح است.

در سال‌های اخیر، تلویزیون‌های **منوتو**^۴ و **ایران انترناشنال**^۵ با مستندهای تاریخی‌شان آن دید ساده‌انگارانه را به شیوه‌ای حرفه‌ای و موثر گسترش داده‌اند. پُست‌های مربوط به تاریخ انقلاب در فضای مجازی از همین روایت‌ها سرچشمه می‌گیرند. در این روایت‌ها، نظام سیاسی پیشین مترقی و وقوع انقلاب به عنوان انحرافی از مسیر تمدن و پیشرفت ایران

۳. Anthony Parsons, *The Pride and The Fall: Iran 1974-1979* (London Cape, 1984); William H. Sullivan, *Mission to Iran* (USA: W.W. Norton and Company, 1981); Christian Emery, *US Foreign Policy and the Iranian Revolution: The Cold War Dynamics of Engagement and Strategic Alliance* (Basingstoke, Hampshire: Palgrave Macmillan, 2013).

۴. <https://www.youtube.com/watch?v=IGdSQZSIpi4>

۵. https://www.youtube.com/results?search_query=آتاریخ+شفاهی+کوتاه

نشان داده می‌شود. در این نوع نگاه، انتقاد از نظام پیشین محدود و نارسا است، زیرا به قدرت رسیدن نیروی مذهبی در بستر منطقه‌ای و ظهور و گسترش اسلام سیاسی برای کسب قدرت، که خود نتیجه‌ی استعمار خارجی و نوسازی اقتدارگرایانه‌ی دولت-ملت‌های «سکولار» بود، در نظر گرفته نمی‌شود. در دید ساده‌انگاران، آگاهانه یا ناآگاهانه، تاریخ‌های شفاهی یا فاکت‌ها دست‌کاری می‌شوند تا روایت تاریخی مدنظر را درست جلوه دهند. مثلاً در روایت‌های انقلاب ۵۷، تاریخ شفاهی هاروارد^۶ مورد (سوء) استفاده تاریخی^۷ قرار می‌گیرد تا اشتباهات یا سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی شاه را توجیه کنند و به حساب ازدیاد اقتدارگرایی سیاسی او نگذارند، یا پیامدهایی همچون کیش شخصیت و هم‌زمان به حاشیه‌راندن شخصیت‌های منتقدی چون علینقی عالیخانی^۸ یا ابوالحسن ابتهاج^۹ را به حساب شاه و نظام سیاسی نگذارند. از زاویه‌ی این رویکرد تقلیل‌دهنده، در عوض این یک انقلاب «نابهنگام» و «پریشان زمان» بود که مسیر پیشرفت را منحرف کرد.

در رابطه با چپ، به طور مثال، یکی از مستندهای تاریخی^{۱۰} به هر دو اپوزیسیون مذهبی و چپ در سال‌های قبل از انقلاب اشاره می‌کند. این مستند چندین مصاحبه‌ی شاه را پخش می‌کند که کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها را دشمنان اصلی دولت معرفی می‌کند، اما روحانیت را به‌جز چند تن از «روحانیون منزوی»، به دولت وفادار می‌داند. در مقابل این روایت باید گفت که کوتاه‌اندیشی شاه زمانی آشکار می‌شود که در نظر بگیریم روحانیون، بر خلاف نیروهای دیگر مانند چپ، از یک

۶. <https://iranhistory.net>

۷. <https://www.akhbar-rooz.com/236897/1403/01/06/>

۸. <https://www.youtube.com/watch?v=Xngi7-iB9lc>

۹. <https://www.youtube.com/watch?v=ayqHZ-IRPog>

۱۰. <https://www.youtube.com/watch?v=lGdSQZSIpi4>

شبکه‌ی اجتماعی گسترده و محل اجتماع، مسجد، بهره می‌بردند و کانال‌هایی را شکل می‌دادند که از طریق آن‌ها میلیون‌ها نفری که در نتیجه اصلاحات ارضی به شهرها مهاجرت کرده بودند، در جامعه جذب می‌شدند. به این فهرست بایستی به افزایش تعداد مساجد و روحانیون و فعالیت‌های سیاسی آنها و سرکوب شدیدتر نیروهای چپ نیز اشاره کرد. در حالی که آن روایت‌ها «چپ» را برای عدم تشخیص برسرکار آمدن یک دیکتاتوری مذهبی مقصر می‌دانند، اما مخاطبان خود را به درک شرایط بین‌المللی‌ای که در بستر آن «ضدامپریالیسم» به شاخصه‌ی اصلی انقلاب ایران تبدیل شد، ترغیب نمی‌کنند. در صورتی که تنها با در نظر گرفتن بستر مذکور است که می‌توان دلایل آن عدم شناخت را درک کرد. چنین روایتی موجب یک تعمیم دائمی در مورد «چپ» ایران می‌شود و نمی‌تواند تنوعات درونی چپ در آن زمان را ببیند، چرا که در زمان انقلاب تنها بخشی از چپ ایران رژیم تازه به قدرت رسیده را ضدامپریالیست می‌دانست و بخش دیگری خلاف این را باور داشت. در روایت‌های ساده‌انگارانه از تاریخ انقلاب، معمولاً مبارزه‌ی مسلحانه‌ی شهری در ایران دهه‌ی ۱۳۵۰، مثلاً توسط سازمان فدایی، به عنوان مدرکی برای خصومت بی‌جای چپ ارائه می‌شود. اما برخلاف این ادعا، دولت پهلوی به طور موثری مبارزه‌ی مسلحانه‌ی شهری را که معلول استبداد سیاسی این رژیم بود، با رسیدن به نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۵۰ سرکوب کرده بود.^{۱۱} از دیگر سو، هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد ابرقدرت‌ها در صدد به زیرکشیدن دولت پهلوی و جایگزینی آن بوده باشند. تا سال ۱۳۵۶ هیچ کس پیش‌بینی نمی‌کرد که انقلابی در راه است. اگرچه رکود اقتصادی و فساد می‌توانند جرقه‌ی ناآرامی‌های

۱۱. Ali Rahnema, *Call to Arms Iran's Marxist Revolutionaries: Formation and Evolution of the Fada'is, 1964-1976* (London: Oneworld Publications, 2021)

سیاسی را بزنند، اما الزاماً نمی‌توانند به تغییرات سیاسی در مقیاسی انقلابی منتهی شوند. بنابراین، ترکیبی از عوامل موجب شکل‌گیری یک دینامیسم سیاسی شد که یک مقاله‌ی ظاهراً کم‌اهمیت در روزنامه‌ی اطلاعات علیه خمینی تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه»^{۱۲} توانست موجی از تظاهرات‌های ضد دولتی را به دنبال بیاورد. در فراهم کردن این موقعیت، نه صرفاً عوامل خارجی و داخلی، بلکه خود دولت پهلوی نیز به شدت مسئول بود. این دقیقاً آن چیزی است که برنامه‌های تولیدشده تحت عنوان مستندهای تاریخی از آن پرهیز می‌کنند. رویدادهای دیگری هم از قلم می‌افتند: تشکیل ساواک، کودتای ۱۳۳۲، گسترش سیستم زندان و استفاده از شیوه‌های وحشیانه‌ی شکنجه، اعترافات اجباری، ایدئولوژیک شدن دولت به صورت افراطی و جنگ سرد.^{۱۳} جالب است که مستندها به کودتای ۱۳۳۲ نمی‌پردازند، ظاهراً به این دلیل که آن رویداد مدرک محکمی علیه باوری است که دولت پهلوی را مترقی و نوآور می‌خواند. آن‌چنان که یرواند آبراهامیان به درستی توضیح می‌دهد، کودتا شاه را دوباره به حکومت بازگرداند اما همچنین مشروعیت او را نیز زیر سؤال برد.^{۱۴} به عبارت دیگر، کودتا احتمال وقوع یک انقلاب را تقویت کرد.

بنابراین، نمونه‌ی تاریخی مذکور نشان می‌دهد که چگونه روایت‌های به ظاهر حرفه‌ای و همه‌جانبه در واقع دیدی ساده‌انگارانه را در مورد یکی از مهم‌ترین رویدادهای قرن بیستم گسترش می‌دهند. این روایت‌ها مخاطب را در مسیر کسب دیدی عمیق‌تر برای شناخت ریشه‌های وضعیت اکنون

۱۲. بخش-فرهنگی-6/123983-سالروز-انتشار-مقاله-ایران-استعمار-سرخ-سیاه <https://www.didbaniran.ir/>

۱۳. Ervand Abrahamian, *The Coup: 1953, The CIA, And the Roots of Modern U.S.-Iranian Relations* (New York: The New Press, 2015); Ervand Abrahamian, *Tortured Confessions: Prisons and Public Recantations in Modern Iran* (London: University of California Press, 1999).

۱۴. Abrahamian, *The Coup*, 176.

هدایت نمی‌کنند و فاکت‌ها را در خدمت شکل‌دادن به روایتی تاریخی تفسیر می‌کنند. در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که دولت یا نظام سیاسی هر دولت یا نظام سیاسی‌ای که باشد- در فرآیند تاریخی که در نمونه‌ی ما به انقلاب ختم شد، جایگاه ویژه‌ای را اشغال می‌کند و بایستی به عنوان مهم‌ترین علت انقلاب در نظر گرفته شود. معرفی **دوران پهلوی** به عنوان دوران «پیشرفت» همچنین تلاشی است برای مقبول‌کردن آلترناتیو نظام سلطنتی و سیاسی پیشین برای امروز. مسئله‌ی آلترناتیو، مسئله‌ای حیاتی است که در پایین به آن بازمی‌گردم.

چپ و گُردستان

از زاویه‌ی نمونه‌ی تاریخی انقلاب ۱۳۵۷، دقیقاً به دلیل شرایط کنونی است که **چپ** در گُردستان مورد حمله قرار می‌گیرد. پراکندگی در صفوف جنبش گُردستان و تداوم سلطه‌ی جمهوری اسلامی این سؤال را به میان می‌کشد که این جنبش چرا نتوانسته به اهدافش برسد؟ برای پاسخ به این سؤال به گذشته رجوع می‌شود، یعنی از حال به گذشته می‌رویم تا رویداد یا رویدادهایی را بیابیم که مسیر تاریخ را عوض کرده و ما را به این روز انداخته‌اند. این همان روشی است که روایت‌های ساده‌انگارانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ با توسل به آن جذابیت خود را بیشتر می‌کنند. به برخی از رویدادهای بعد از انقلاب در رابطه با **چپ** و جنبش گُردستان اشاره می‌کنم.

یکی از رویدادهایی که نگرش تقلیل‌دهنده، **چپ** را به خاطر آن مقصر می‌داند، جنگ حزب **دمکرات** و **کومله** در نیمه‌ی سال‌های ۱۳۶۰ است، جنگی که چند سالی طول کشید اما به طور تدریجی از شدت آن کاسته شد. بر اساس استدلال‌های نگرش تقلیل‌گرا، تقصیر **چپ (کومله)** در این

است که حزب رقیب را بورژوازی می‌خواند، یا بانی جنگ مقاله‌ای است که در سال ۱۳۶۳ حزب دمکرات را یکی از سه گوشه‌ی قدرت (کومله، جمهوری اسلامی، حزب دمکرات) نامیده است. همچنان‌که نمونه‌ی مقاله‌ی روزنامه‌ی اطلاعات نشان داد که نمی‌توان آن را در لیست دلایل درازمدت، کوتاه مدت و فوری انقلاب قرار داد، یک مقاله نیز نمی‌تواند فرآیندی را توضیح دهد که به جنگ دو حزب در گُردستان ختم شد. اما تأکید بر فرآیند تاریخی نباید به معنای نادیده‌گرفتن نقش شخصیت‌ها در تاریخ یا اجتناب‌ناپذیری تحولات تاریخی تلقی شود، یا ساده‌لوحی نویسنده‌ی چنان مقالاتی را از نظر پنهان کند. عاملان تغییر (انسان‌ها و نهادها) مسیرهای تاریخی و رویدادها را شکل می‌دهند و بررسی هر فرآیند و رویدادی مستلزم بررسی نقش افراد و عوامل تغییر در آن‌هاست. با وجود این، با عطف توجه به فرآیندها و بسترهای تاریخی و تأثیر متقابل آنها بر همدیگر است که تصمیمات و عملکرد افراد را می‌توان درک کرد. بنابراین، ما در اینجا نیز با روایت و دیدی مواجه هستیم که ما را برای کسب دیدی عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از تاریخ گُردستان، جنبش‌ها و احزاب آن فرا نمی‌خواند. در عوض، همچون هر رویداد تاریخی دیگری، ما نیازمند گسترش لیست دلایل این رویداد نیز هستیم: نظامی‌شدن احزاب و شروع مبارزه‌ی مسلحانه در نتیجه‌ی نظامی‌کردن گُردستان، نبودن تجربه‌ی دمکراسی اجتماعی و حزبی، عدم بردباری در مقابل نقد، میراث فرهنگ انقلابی چپ (مثلاً مبارزه‌ی ایدئولوژیک) تحت نظام سیاسی پهلوی و متأثر از بستر جهانی، فقدان مکانیسم سیاسی یا قانونی برای حل اختلافات هم‌مابین احزاب و هم در داخل احزاب (که غالباً به انشعاب توأم با خشونت منتهی می‌شود)، درک جزمی از مکاتب فکری، اقتدارگرایی و توسل به خشونت معرفتی یا فیزیکی در پاسخ به

انتقاد، از جمله دلایلی هستند که در صورت توجه به آنها می‌توانیم به درک عمیق‌تری از آن رویداد برسیم. در برابر سرزنش چپ یا کومله برای تدروی‌هایش، فاکت‌های دیگری از قلم می‌افتند. تنش یا حمله‌ی افراد یا دسته‌های نظامی معینی از حزب دمکرات به سازمان پیکار^{۱۵} (نشریه‌ی پیکار، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹) یا «کومله‌ی یکسانی» و بهانه‌جویی‌های دیگر، همچنین امتناع از مجازات عاملین آن توسط حزب متبوعه، سال‌ها قبل از شروع جنگ حزب دمکرات و کومله در بهمن ۱۳۶۳ اتفاق افتاده بودند. این جنگ نیز بعد از سه ماه از حمله به دومی در اورامانات و بی‌نتیجه‌ماندن مذاکرات شعله‌ور شد. بعد از انشعاب «رهبری انقلابی» از حزب دمکرات گُردستان ایران در سال ۱۳۶۷، پیشمرگان جریان منشعب در مواردی مورد حمله‌ی حزب قرار گرفتند. در نظرگرفتن این فاکت‌ها تعادل بهتری به بررسی تاریخی در این مورد خواهد داد.^{۱۶}

نمونه‌ای دیگر، سرزنش چپ برای به حاشیه‌راندن جریان احمد مفتی‌زاده است که اسلام سیاسی را در دوران انقلاب در گُردستان نمایندگی می‌کرد. در اینجا فاکت‌های مهمی از قلم می‌افتند: نقش مکتب قرآن مفتی‌زاده و آخوند صفدری نماینده خمینی در گُردستان در شروع جنگ نوروز خونین ۱۳۵۸ در سنندج؛^{۱۷} قرار گرفتن مفتی‌زاده در کنار هیئت ویژه‌ی دولت در مذاکره با نمایندگان کرد در سنندج در آن زمان (کیهان، ۶ فروردین ۱۳۵۸)؛ و قرار گرفتن مکتب قرآن و جریان مفتی‌زاده در مقابل جنبش عدالت‌خواهانه گُردستان و (مستقیم یا غیرمستقیم) کمک به گسترش نیرویی که مردم آن را «جاش» و رژیم «پیشمرگ مسلمان» می‌نامند.

۱۵. <https://www.peykarandees.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-097.pdf>

۱۶. مه‌رووف که‌عبی، نه‌فین و قین: هه‌نگاوێک به‌رمو تیگه‌به‌ستن له رابردوو [عشق و نفرت: گامی به سوی درک گذشته] (سلیمانی، ۲۰۱۶).

۱۷. مهنسوور بلووری و محممه‌حسین‌خالی، شهری نهورۆزی خویناوی شاری سنه، ۱۳۵۸ مارس ۱۹۷۹، رۆژه‌ه‌لاتی کوردستان [جنگ خونین نوروز سنندج سال ۱۳۵۸ مارس ۱۹۷۹ شرق گُردستان] [۱۳۸۳/۲۰۰۴]، ۱۱.

تنش این جریان با جریانات چپ بر سر ماهیت جنبش سیاسی کردستان بود. جریانات چپ بر ارزش‌های اجتماعی و مترقی همچون برابری زن و مرد و مشارکت همه در سیاست، جدایی دین از دولت و خود-حکومتی دمکراتیک و سکولار تأکید می‌کردند. در حالی که سازمان‌ها و انجمن‌های زنان تشکیل شده بود و به کار در میان زنان و جامعه می‌پرداختند، مکتب قرآن شعار سرکوب زنان «بی‌اخلاق» را دنبال می‌کرد.^{۱۸} نیروهای منتسب به اسلام سیاسی مفتی‌زاده، برابری زن و مرد و جذب زنان به مبارزه را شعار و تلاش برای به اشتراک گذاشتن زنان تفسیر می‌کردند. هم‌زمان در سال ۱۳۵۸، «سپاه رزگاری» (رستگاری) که از جانب شیخ‌های قدرت‌مند و مرتجع جنوب کردستان سازمان‌دهی و حمایت می‌شد، در تلاش بود شریعت اسلام را در روستاها پیاده کند. این جریان توسط کومله خلع سلاح^{۱۹} شد که حمایت قابل توجه مردم را به دنبال داشت. تجربه‌ی تشکیل حزب کمونیست ایران توسط کومله و گروه‌هایی از چپ ایران در شهریور ۱۳۶۲، یکی دیگر از رویدادهایی است که روایت سطحی‌نگر آن را به عنوان نمونه‌ای جهت حقانیت‌بخشیدن به تخاصم خود علیه چپ معرفی و آن را محکوم (نه نقد) کرده و یکی از عوامل برافروخته شدن جنگ میان حزب دمکرات و کومله می‌داند. اما یک بررسی تاریخی همه‌جانبه‌تر و مسئولانه چگونه می‌تواند این تجربه را توضیح دهد؟ «حزب کمونیست» در بستری جهانی و در بطن تحولات نظری و تفوق‌گفتمان مارکسیسم به استراتژی احزاب چپ و کمونیستی در ایران نیز تبدیل شد. این حزب ابزاری برای اتحاد و پیروزی طبقه‌ی کارگر در جهت رسیدن به نظامی سوسیالیستی تعریف می‌شد. به همین دلیل بعد از تجربه‌ی

۱۸. گلرخ قبادی، شقایق‌ها بر سنگلاخ: زندگی و زمانه یک زن کُرد (سلیمانیه، ۲۰۱۵)، ۱۲۸.

۱۹. <https://iran-archive.com/sites/default/files/2021-07/komala-razghri.pdf>

اولین حزب کمونیست ایران در اوایل سده بیستم، همه‌ی احزاب چپ در ایران بعد از جنگ جهانی دوم تشکیل «حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر» را استراتژی خود تعریف کردند. تشابه خیره‌کننده‌ی استبداد سیاسی دو رژیم تزاری قبل از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و رژیم پهلوی قبل از انقلاب ۱۳۵۷، بسترهایی را نشان می‌دهد که در بطن آن‌ها ایده‌های انقلاب و تشکیل چنین حزبی به جذاب‌ترین بدیل برای تغییر نظام تبدیل شد. درک این بستر تاریخی و جهانی در فهم پدیده‌ی حزب کمونیست و تشکیل آن در سال ۱۳۶۲ در گُردستان توسط تعدادی از سازمان‌های مشخص چپ، فاکتوری بسیار مهم است.

به‌علاوه، تشکیل حزب کمونیست ایران نتیجه‌ی توطئه و نیت شر سازمان‌های ایرانی نبود. در آن لحظه که انقلاب عقب‌نشینی کرده و اپوزیسیون در خارج از گُردستان به شدت ضربه دیده بود، اقدام برای اتحاد وسیع‌تر اتفاقاً می‌تواند قابل تحسین باشد، با وجود این که الان می‌دانیم که تشکیل آن حزب بر تئوری نادرست کادرها استوار بود؛ یا می‌توان ادعا کرد که کومله با توسل به صبر و حوصله و دقت بیشتر احتمالاً می‌توانست خمیرمایه‌ی اتحادی بهتر و فراگیرتر باشد. با توجه به این بسترها و شرایط است که می‌توان هم پدیده‌ی «حزب کمونیست» و هم اقدام به تشکیل آن در گُردستان را تجزیه و تحلیل کرد.

مقصر دانستن حزب کمونیست ایران در قضیه‌ی جنگ داخلی گُردستان نیز یکی دیگر از اشاره‌های دیدگاه تقلیل‌دهنده و ضد جهان‌بینی چپ است. در حالی که به طور مداوم تشکیل این حزب به عنوان یکی از دلایل آن جنگ معرفی می‌شود، در مقابل هیچ‌گاه اشاره‌ای به پیوستن حزب دمکرات به شورای ملی مقاومت و تشکیل جبهه با بنی‌صدر نمی‌شود. دلیل آن هم واضح است؛ چون این نکته به نفع دیدگاه مزبور نیست

و به همین خاطر مورد یادآوری قرار نمی‌گیرد. در حالی که بنی‌صدر به سربازان خود فرمان داد بند پوتین‌هایشان را باز نکنند تا کردستان را پاکسازی می‌کنند (کیهان، ۱۴ فروردین ۱۳۵۹)، انقلابیون چپ ایرانی در صفوف سازمان‌هایی چون فدایی، پیکار، راه کارگر و رزمندگان از همان شروع انقلاب به حمایت از جنبش کردستان پرداخته و بسیاری از آنها در میدان‌های جنگ شرکت کرده و در سال‌های ۱۳۶۰ در کردستان جان باختند یا در زندان‌ها اعدام شدند. هم حزب دمکرات و هم کومله از نظر ترکیب سازمانی و جغرافیایی، سازمان‌هایی محدود به کردستان نبودند. البته این نقطه قوت، نه نقطه ضعف، آنها بود، امری که در فرهنگ سیاسی رایج امروز به سخره گرفته می‌شود.

همانند دولت‌ها و ارتش‌های اشغالگر که دارای ایدئولوژی هستند، مقاومت را هم ایدئولوژی شکل می‌دهد. شدت و حدت سرکوب نمی‌تواند هر نوع عملی را به اسم مقاومت توجیه کند، همان‌گونه که اعمال دولت‌ها با «حق دفاع از خود» توجیه نمی‌شود. تفاوت بنیادین مقاومت خلق کرد در کردستان با شیوه‌های حماس در فلسطین، در پیروی از دو جهان‌بینی و ایدئولوژی متفاوت و نه شدت و حدت سرکوب است.

تشکیل احزاب و ائتلاف‌ها در سیاست‌ها و برنامه‌های احزاب در نقد همدیگر نقش داشته‌اند، اما اگر این امر را تنها عامل شروع آن جنگ بدانیم، آن‌گاه نیاز به استدلال و توضیحات بیشتری خواهیم داشت. جالب است یادآوری کنیم که در جنگ داخلی مابین اتحادیه‌ی میهنی کردستان و حزب دمکرات کردستان عراق، «حزب کمونیست» وجود نداشته که تدروی یکی از آنها را مقصر آن نزاع بدانیم. اتفاقاً، به انحراف‌بردن کومله‌ی رنجدران کردستان عراق و ذوب‌کردن آن در اتحادیه‌ی میهنی، در

نهایت آن منطقه را از یک آلترناتیو چپ برای اکنون آن بخش از **گُردستان** در **عراق** محروم کرد. بنابراین، نمونه‌هایی که در این بخش آوردم، نشان می‌دهد تا چه اندازه دیدی که چپ را مقصر همه چیز می‌داند ساده‌انگارانه و تقلیل‌دهنده و مبرا از آگاهی تاریخی یا وسعت دید است. با یادآوری بخش اول این نوشته درباره‌ی انقلاب ۱۳۵۷ و نقش چپ، دیدگاه تقلیل‌دهنده تقلیدی است از روایت‌هایی که چپ را برای پیامدهای آن انقلاب مقصر می‌داند.

چپ و هویت گُردی

دیدگاه تقلیل‌دهنده که «چپ» را در تقابل با **هویت گُردی** تعریف می‌کند، این مسئله را فراموش می‌کند که هویت پدیده‌ای در حال تغییر و دارای توان الحاق عناصر جدید به خود و زدودن عناصر قدیمی از خود است. به چند نمونه توجه کنیم: **احمد خانی** (۱۷۰۷-۱۶۵۱)، شاعر چندزبانه و مولف فرهنگ لغت گُردی، یا **مستوره اردلان** (۱۸۴۴-۱۸۰۰) یک سده بعد چگونه **هویت گُردی** را تعریف می‌کردند؟ **نالی** و **وفایی**، شاعران نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، هویت خود را چگونه می‌دیدند؟ منشاء هویت آن‌ها احتمالاً تاریخ اسطوره‌ای، مذهبی و قومی بود و هرکدام ویژگی‌های خود را داشتند. **خانی** در اثر **مهم و زین**، به طور شگفت‌انگیزی صراحتاً به ضرورت تشکیل یک «**دولت گُردی**» اشاره می‌کند. در مورد **مستوره**، نقد او از نظام جنسیتی هویدا است: «ما را به زیر مقنعه سری است لایق افسر!» **قانع** (۱۹۶۵-۱۸۹۸)، شاعر نیمه‌ی اول قرن بیستم، عناصر دیگری به **هویت گُردی** می‌افزاید (کعبی، مقاله‌ی انگلیسی «شرکو بی‌کس

و ادبیات فراملی»^{۲۰}.)^{۲۱} با مرور دیوان قانع^{۲۲}، ما با مفاهیم جدیدی همچون طبقه و سوسیالیسم و استعمار مواجه می‌شویم. به همین خاطر است که به قانع لقب «شاعر استثمارشدگان» داده‌اند. هیمن (۱۹۸۶-۱۹۲۱)^{۲۳}، بر عنصر «زن نوین» تأکید می‌کند، که قبل از او پیره‌می‌رد (۱۸۶۷-۱۹۵۰)^{۲۴} و فایق بی‌کس (۱۹۰۵-۱۹۴۸)^{۲۵} در دهه‌های اول سده بیستم و در بستر نظری و اجتماعی معینی به تبلیغ آن پرداخته بودند. این تفاوت‌ها در ترکیب عناصر هویت‌گردی در میان این شاعران، نتیجه‌ی تغییرات اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و فکری است که به هر دوره خصوصیات ویژه‌ای بخشیده است. چند بیت از یکی از شعرهای قانع^{۲۶} رابطه‌ی هویت ملی یا فرهنگی را با بستر زمان خود نشان می‌دهد:

با هموو جووتیار و پآله و رهنجبه‌ران
 یه‌ک گرن تا دهنه هیز و پشتیوان

...

هه‌لته‌کینن ئەم نیزامه بوگه‌نه
 داب‌رین کووشکی یه‌کسانی ژیان
 کۆمه‌لی سۆشیالیزم بنیان بنین
 تاوه‌کوو بینه نمونه بو جیهان

...

چاوه‌روانی شۆرشیکم عالمی رزگار بکا
 میلله‌تم بو ئەو مه‌به‌سته کرده‌وهی شیرانه‌یه
 چه‌کی شۆرشگی‌یری من نووسین و بیر و باوه‌ره
 راپهرینه، هه‌لمه‌ته، پر نه‌عه‌ته‌ی کوردانه‌یه.

۲۰. https://www.researchgate.net/publication/371939656_Sherko_Bekas_and_the_Emergence_of_Postnational_Kurdish_Literature.

۲۱. به این موضوع در فصل پنجم کتاب زیر به تفصیل پرداخته‌ام، این کتاب در حال ترجمه به فارسی است:

Marouf Cabi, *The Formation of Modern Kurdish Society in Iran: Modernity, Modernization, and Social Change 1921-1979* (London: I. B. Tauris, 2022).

۲۲. <https://books.vejin.net/ck/author/45>

۲۳. <https://books.vejin.net/ck/author/61>

۲۴. <https://books.vejin.net/ck/author/23>

۲۵. <https://books.vejin.net/ck/author/296>

۲۶. <https://books.vejin.net/ck/text/10400?h=با%۲۰%هموو%۲۰%جووتیار%۲۰%و%۲۰%پآله%۲۰%و%۲۰%منج>

یکی از عناصر مهم هویتی در زمان ما دفاع از محیط زیست است. اگرچه سخنرانی و شعر خواندن **قانع** در میان مردم در جشن سالانه‌ی «حفاظت از درختان» (نگ. تصویر این مقاله) نشان می‌دهد که مسئولیت در قبال محیط زیست بخشی از آگاهی جامعه بوده است، اما این مسئله اکنون ابعادی غیرقابل مقایسه با گذشته پیدا کرده است. یا در نمونه‌ای دیگر، تغییرات اجتماعی و سیاسی اخیر کیفیت جدیدی به اشعار شیرکو بی‌کس بخشیده که در شعر «**اکنون دختری میهن من است**»^{۲۷}، نه تنها هویت **گُردی** را با ارزش‌های اجتماعی متحول می‌کند، تاریخ ملی را نیز به چالش می‌کشد و نظام جنسیتی تحت حاکمیت یک حکومت **گُردی** را نقد می‌کند (کعبی، مقاله‌ی انگلیسی «شیرکو بی‌کس و ادبیات فراملی»)^{۲۸}. چنان‌که مشاهده می‌شود، **هویت گُردی** همواره در بسترهای تاریخی و با تأثیرگرفتن از جهان‌بینی‌ها و باورهای دوره‌ی خود در حال تحول بوده است.

بنابراین، **هویت** تنها به مسئله‌ی زبان مادری یا سرزمین یا فرهنگ (که آن هم متغییر است و جنبه‌های جهان‌شمول دارد) گره نخورده و صرفاً با آن‌ها تعریف نمی‌شود. هویت آلمانی، سوئدی، اسکاتلندی و برزیلی را چگونه باید تعریف کرد؟ آیا عناصر اصلی خون و زبان‌اند یا مجموعه‌ای از ارزش‌ها هستند که هر فردی بر اساس رابطه‌ی خود با جهان و درک از آن جهان، خود را با آن تعریف می‌کند؟ بخشی از بریتانیایی‌ها، سفیدبودن را معیار بریتانیایی بودن می‌دانند.^{۲۹} در اینجا متوجه می‌شویم دیدگاهی

^{۲۷}. <https://www.kurdipedia.org/default.aspx?q=2012061421240870106&lng=12> .

^{۲۸}. https://www.researchgate.net/publication/371939656_Sherko_Bekas_and_the_Emergence_of_Postnational_Kurdish_Literature

^{۲۹}. <https://www.theguardian.com/commentisfree/article/2024/aug/11/the-roots-of-this-unrest-lie-in-the-warping-of-genuine-working-class-grievances>

که چپ را در مقابل هویت گُردی قرار می‌دهد، هویت را پدیده‌ای ثابت و محدود به یک یا دو عنصر زبانی و فرهنگی می‌داند. در رد قاطع این دیدگاه تقلیل‌گرایانه، بایستی سئوال کنیم پس چرا همه‌ی گُردها تنها به یک حزب روی نمی‌آورند؟ چرا بایستی جریان اسلام سیاسی را در گُردستان به چالش کشید، مگر نه این است که آن‌ها هم گُرد هستند؟ چرا خیزش پوژاوا نزد ما محبوب است؟ یا چرا دخترانی همچون نیکا و سارینا در دفاع از گُردستان و مرگ ژینا جان خود را فدا می‌کنند؟ چرا گُردستان، چشم و چراغ ایران می‌شود؟ آیا جواب را باید در گُرد بودن جست‌جو کرد؟ قطعاً نه. یا به خاطر وجود ستم ملی؟ حداقل این تنها دلیل نیست. دلیلی ندارد فکر کنیم که زبان گُردی دارای ویژگی بهتر و خاصی از زبان‌های دیگر است، اگر چه هر زبان و فرهنگی پنجره‌ای برای دیدن جهان و تغییر آن است و به همین خاطر ما سیستم‌های آموزشی تک‌زبانه را نقد می‌کنیم. اهمیت این هویت در آن است که خود را با ارزش‌های اجتماعی و انسانی و جهان‌شمول تعریف می‌کند که تبلور آن را می‌توان در مواردی همچون بدیل سیاسی‌ای که گُرد در سوریه برای نوع نظام سیاسی و اقتصادی و جنسیتی و بوم‌زیستی ارائه داده است، یا در تاریخ چهار دهه مقاومت و دفاع از انقلابی که سرانجام دوباره توان برخاستن از خود نشان داده است، جست‌جو کرد.

در این تاریخ آنچه که به چپ موسوم شده و منظور نیروهایی با جهان‌بینی چپ است، نقش مهمی در ارتقاء ارزش‌های اجتماعی و جهان‌شمول ایفا کرده‌اند. در دوران انقلاب و در دهه‌ی ۱۳۶۰، اتفاقاً چپ گُرد در ارتقاء و پاسداری از هویت گُردی و ایجاد تحول مثبت در آن، نسبت به نیروهایی که تصور می‌شود هویت گُردی آن‌ها پررنگ‌تر است، نقش پیشروتری ایفا کرده است. برای نمونه، شماری از مشهورترین خوانندگان

گُرد در آن زمان عضو یک سازمان چپ مانند کومله بودند. اغراق نیست اگر بگوییم بیش از ۹۰ درصد ترانه‌ها و سرودهای انقلابی آن دوره توسط این خوانندگان در گروه «بانگه‌واز» (فراخوان) تولید شد. در دوران انقلاب سرود «دووی پَیهندان»^{۳۰} که اشاره به دوم بهمن روز تشکیل جمهوری گُردستان دارد، توسط نجمه غلامی، یکی از این هنرمندان، اجرا می‌شود. همچنین، در عرصه‌ی شعر و ادبیات نیز لازم است از شاعرانی نام برد که داری جهان‌بینی چپ بوده‌اند و به ارتقاء شعر و ادبیات گُردی کمک کرده‌اند. از باب نمونه می‌توان از فاتح شیخ مشهور به چاوه نام برد که یکی از پایه‌گذاران شعر نوین گُردی محسوب می‌شود. در گُردستان جنوبی سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰/۱۹۸۰، شیرکو بی‌کس در فضایی به شکوفایی خود ادامه می‌دهد که دارای عناصر قوی جهان‌بینی چپ است. شعرهای شیخ‌موس حسن محمد (۱۹۸۴-۱۹۰۳) (جگر خونین/ جگرخون)، مثلاً کین ئەم^{۳۱} (ما کی هستیم؟)، که توسط شوان پرور به یک سرود تاثیرگذار تبدیل می‌شود، تاریخ ملی گُردستان را به شیوه‌ای حماسی و زیبا به تصویر می‌کشد، تاریخی که نه تنها ایده‌آلیستی نیست بلکه ماتریالیستی و مملو از جنگ زحمت‌کشان و یک ملت تحت ستم و اشغال‌شده برای آزادی و صلح است. به این تلاش‌های هنری و فرهنگی بایستی به کارهایی چون تهیه‌ی کتب درسی کودکان، انتشار نشریات و برنامه‌ی روزانه‌ی رادیویی به زبان گُردی نیز اشاره کرد. کارنامه‌ی احزابی که گویا هویت گُردی نزد آنها پررنگ‌تر است و به آن اهمیت بیشتری می‌دهند، حداقل در دوران انقلاب و در دهه‌ی ۱۳۶۰، در مقایسه با کومله چنان سطحی از تولید فرهنگی را نشان نمی‌دهد.

۳۰. <https://www.youtube.com/watch?v=135kQshczTg>

۳۱. <https://www.youtube.com/watch?v=6W3nl0CHcsM>

به همان اندازه مهم، نسل دوران انقلاب در انتقال دستاوردهای گذشته در جنبش‌های گُردستان دوباره همان نقش پیشرو را ایفاء کردند. نوجوانان و جوانان دوره‌ی انقلاب در گُردستان به سرعت با نام‌ها و ایده‌ها و مبارزات کسانی چون اسماعیل شریف‌زاده، ملا آواره و سلیمان و عبدالله معینی آشنا شدند. کسانی که بعدها اعضای کومله شناخته شدند، در گورستان تایله در سنندج برای آن‌ها و در گرامیداشت جنبش‌شان در سال‌های دهه‌ی ۱۳۴۰، بنای یادبود^{۳۲} درست کردند. این در زمانی اتفاق می‌افتاد که فقدان وسایل ارتباط جمعی دسترسی به تجربه‌های گذشته را بسیار محدود می‌کرد، اما نوجوانان و جوانان با ارج گذاشتن به ایده‌ها و عملکردهای آن جنبش وارد مبارزه‌ای نوین می‌شدند و افکار نسل پیشین را از راه شعر «من تووتنه‌وانیکی هه‌ژارم»^{۳۳} (من تنباکوکاری فقیرم)، سروده‌ی ملا آواره (۱۹۶۸-۱۹۳۳) که خود در جریان جنبش دهه‌ی ۱۳۴۰ اسیر و اعدام شد، به خودآگاهی تاریخی خود اضافه می‌کردند. آن نسل جدید هیچ‌گاه در ادبیات‌شان، جنبش و فعالین پیشین را به خاطر محدودیت‌ها یا ایده‌ها (ی به جا یا نابه‌جا) فراموش نکردند چه برسد به این که محکوم کنند! اما نقد با هدف دستیابی به یک سنتز برای راهی درست‌تر و بهتر و آگاهانه‌تر نیز جایگاه خود را داشت. آیا ما می‌توانیم ادعا کنیم که نسل کنونی و آکادمیسین‌ها که در شرایط بهتری از نظر تکنولوژی و ابزارهای رسانه‌ای زندگی می‌کنند، با همان اشتیاق و احترام به جنبش‌های پیشین نگاه می‌کنند؟ جواب کاملاً مثبت نیست، حداقل نه با آن اشتیاقی که در دوران انقلاب ۱۳۵۷ وجود داشت. در این کمبود، بی‌توجهی آکادمیک و گسترش دید تقلیل‌دهنده و شیفتگی نسبت به پاره‌ای تئوری‌های خاص نقش مهمی ایفا می‌کند.

۳۲. <https://ruwange.blogspot.com/2020/05/blog-post.html>

۳۳. <https://books.vejin.net/ck/text/23175>

موارد دیگری که چپ کرد در جهت تقویت هویت کردی نقش ایفا کرده‌است را می‌توان در نمونه‌هایی مانند سرودهای انقلابی کردی که بر هویت کردی تأکید می‌کنند، مشاهده کرد. برای مثال، سرود **ئه‌ی ره‌قیب**^{۳۴} (ای رقیب) که به رقیبان اخطار می‌دهد که گرد نمرده و زنده است و به عنوان سرود ملی گرد از آن نام برده می‌شود، یک جهان‌بینی «سکولار» را تبلیغ می‌کند: «نایشکیینی دانه‌ری توپی زه‌مان» (نمی‌شکند ما را خالق توپ زمان). به همین دلیل است که سازمان‌های اسلامی در کردستان جنوبی آن سرود را نفی می‌کنند. یا: «ئیمه رۆله‌ی ره‌نگی سوور و شو‌رشین» (ما فرزندان رنگ سرخ و انقلاب هستیم)، با مفاهیم مهمی دست‌وپنجه نرم می‌کند. همچنان‌که اشاره کردم، سرود «ما کی هستیم»، که نوعی از بازنمایی تاریخ ملی کردستان است، کارگر، رنجبر و خلق (گه‌لی) کردستان را در کنار هم قرار می‌دهد، چرا که جامعه‌ی کردی را طبقاتی می‌داند. در سروده‌ی **ابراهیم احمد** به نام «**کوردم ئه‌من**»^{۳۵} (کُردم من) آمده است: «نه عه‌ره‌بم، نه ئیرانیم، نه تورکیکی شاخستانیم / نه‌ک هه‌ر بۆ خۆم میژوویش ده‌لی که کوردم و کوردستانیم / هه‌موو گه‌لان برای منن / هه‌ر زۆردارانم دوژمنن» (نه عربم، نه ایرانی، نه ترک کوهستانی / نه تنها من بلکه تاریخ می‌گوید که گرد هستم و کردستانی / همه ملت‌ها برادر من هستند، تنها زوردارانند که دشمنم هستند). در اینجا ملت کرد از نظر هستی‌شناسی و تاریخ و موجودیت مستقل کردی در مقابل گفتمان‌های قدرت دولت-ملت‌های معاصر که آن ملت را انکار کرده‌اند، مورد حفاظت قرار می‌گیرد. جالب است که **ابراهیم احمد** هیچ‌گاه به عنوان شخصیتی **ناسیونالیست** شناخته نشده است. با وجود این، هیچ اجماعی بر روی یک **هویت کردی** واحد وجود ندارد،

۳۴. <https://www.youtube.com/watch?v=K9IZkkGVDrM>

۳۵. <https://www.youtube.com/watch?v=DYQ4wReivFI>

بلکه هر کسی هویت خود را به گونه‌ای که خود می‌خواهد تعریف می‌کند، البته در بطن شرایط موجود یا شرایطی که از گذشته به ارث رسیده است. نه تنها دیدگاه تقلیل‌گرایانه، بلکه حتی مواردی از کارهای آکادمیک که آرشیو سرودها و کارهای هنری و ادبی بعد از انقلاب را جمع‌آوری می‌کنند، از مرتبط کردن پدیدآورندگان به سازمان و جهان‌بینی چپ خودداری می‌کنند. این رفتارها به الگو تبدیل شده‌اند. اما مورخان می‌دانند، یا باید بدانند، هنگامی که در کار پژوهشی به دنبال فاکت‌ها و شواهد می‌گردند، آن فاکت‌ها و مدارک معمولاً به پژوهشگر خیره شده‌اند، تنها لازم است مورخ هم با چشمان باز به آنها بنگرد. این مشکل برخی از آکادمیسین‌های کرد در دنیای انگلیسی زبان هم هست که معمولاً به دلایل معین و لحظه‌ای آن تاریخ را یا فراموش می‌کنند یا به آن بی‌اعتنا هستند.

چپ و بدیل سیاسی

در اینجا به سؤال سوم یعنی مسئله‌ی بدیل سیاسی و به تبع آن بدیل اجتماعی-اقتصادی، جنسیتی، قومی، فرهنگی و غیره برای شرایط حاضر می‌رسیم. مسئله‌ی بدیل سیاسی به دو دلیل مسئله‌ای حیاتی است. از یک سو دلایل ضدیت با جهان‌بینی یا پدیده‌ی موسوم به «چپ» و تقلیل‌گرایی تاریخی برای محکوم یا سرزنش کردن آن در تاریخ معاصر ایران و کردستان را توضیح می‌دهد، از سوی دیگر ضرورت دفاع از ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ای را که چپ به صورت تاریخی نمایندگی کرده است، یادآور می‌شود. این ادعا را با توضیحات و از طریق نمونه‌های بیشتری توضیح می‌دهم. مثال‌هایی که در قسمت‌های قبلی این نوشته آورده شد، بایستی تا اندازه‌ی زیادی غیرتاریخی بودن یا سطحی‌نگری تاریخی ادعاهایی را نشان داده باشد که پدیده‌ی موسوم به چپ را زیر سؤال می‌برند. برخلاف چنین

ادعاهایی، رویدادها و فرآیند تاریخی از اوایل قرن بیستم به بعد، نیروهای چپ را به عنوان یکی از عوامل حیاتی تغییر و تحول اجتماعی معرفی می‌کنند. آنجا که به تحولات نظری و برنامه‌های سیاسی، ایدئولوژی و عملکرد آنها مربوط می‌شود، بایستی نیروهای چپ را در بستر وسیع‌تر یعنی نظام سیاسی کشور خود و بستر منطقه‌ای و جهانی تجزیه و تحلیل کرد. این رویکرد تاریخی قادر است هم نقش مهم این جریان‌ها یا «چپ» در تغییر و تحول اجتماعی را ارزیابی کند و هم اشتباهات و نارسایی‌های تئوریک و عملکردهای نادرست احتمالی هر جریانی را خاطر نشان کرده و نقد کند. مثال‌هایی همچون ریشه‌های انقلاب ایران، تشکیل یک حزب، یا «جنگ داخلی» نشان می‌دهند که ارزیابی بر اساس وقایع‌نگاری یا تبدیل یک مورد خاص به عام، نمی‌تواند تبیین درستی از تاریخ به دست دهد. بلکه تاریخ بایستی به عنوان دیسپلین یا یک رشته و عمل «علمی» به کار برده شود.^{۳۶} به این معنا که تاریخ مترادف با ارائه‌ی شهادت در یک دادگاه نیست، بلکه دارای روش‌ها و بنیادهای خود است. یک پایان‌نامه‌ی دکتری با موضوع ادبیات یا آموزش و پرورش که مرحله‌ای از تاریخ یک کشور را بررسی می‌کند، بایستی دارای بعد تاریخی کافی باشد. به این معنا که تاریخ را به عنوان یک رشته با روش‌ها و اصول خود مورد استفاده قرار داده و مطالعات آن مرحله تاریخی را که بستر پایان‌نامه است، در چارچوب نظری خود گنجانده باشد. برای مثال، تفاوت کیفی کارهای هیمن در نیمه‌ی دوم قرن بیستم و وفایی، شاعر اواخر قرن نوزدهم، یا تفاوت کیفی کارهای پروین اعتصامی (۱۳۲۰-۱۲۸۵) و فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۳) را تاریخ به عنوان یک دیسپلین

۳۶. در زبان انگلیسی، از دیسپلین به جای علم برای نام‌بردن از رشته‌ی تاریخ استفاده می‌کنند. در زبان آلمانی از علم تاریخ استفاده می‌شود. دیسپلین، به غیر علمی اشاره ندارد، بلکه بر روش‌ها و رویکردهایی تأکید می‌کند که می‌توانند یک پژوهش را به این معنا علمی کنند.

نگ. (Richard J. Evans, In Defence of History (London: Granta Book, 1997).

می‌تواند توضیح دهد. هنگامی می‌توانیم به نحوی موثرتر باورهای جدید را در نسبت با نظام جنسیتی نظام‌های سیاسی یا جامعه ارزیابی کنیم یا بفهمیم که آن‌ها را نه در ویژگی یک هویت زبانی و قومی، بلکه در بستر فرآیند تاریخی خود مورد مطالعه قرار بدهیم. این فرآیند تاریخی می‌تواند شامل رویدادهای زیر باشد: تحولات اروپای ویران‌شده بعد از جنگ‌های ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم، پیدایش سوسیالیسم تخیلی و اصطلاحاتی همچون «همبستگی»، «سوسیالیسم» و «رهایی زنان»، انقلابات ۱۸۴۸ در اروپا،^{۳۷} نوسازی‌های اجتماعی-اقتصادی و سیاسی در امپراطوری‌های عثمانی (ترک‌های جوان، نامق کمال) و قاجار و دنیای عرب، که بعدها «خاورمیانه» نام گرفت، تأثیر متقابل نیروهایی همچون اسلام رفرم‌خواه (قاسم امین و محمد عبدو و باور «زن نوین» امین)^{۳۸}، نقدها (مستوره اردلان، بی‌بی خانم استرآبادی)^{۳۹} و جنبش‌های زنان برای حق آموزش و کار و استعمار جدید در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، و رویدادهای بزرگی همچون انقلاب مشروطه، تشکیل دولت‌های نوین و جنبش‌ها و مقاومت‌ها علیه پروژه‌های دولت‌سازی در طول قرن بیستم. در اینجا بسته‌هایی از پیش‌آماده شده وجود ندارد. پژوهش‌گر با دنبال کردن روش‌های تاریخی و عمق‌بخشیدن به دانش و درک تاریخی از فرآیندهای تاریخی، ملزم است یافته‌ها و تطابقات را به شکل سنتز (شق سوم) برای پیشبرد پژوهش و ارتقاء آگاهی تاریخی جامعه و دیسپلین یا رشته‌ی خودش، ارائه دهد. یک نقد و پژوهش تاریخی درباره‌ی پدیده‌ی «چپ»،

^{۳۷}. Richard J. Evans, *The Pursuit of Power: Europe 1815-1914* (Milton Keynes: Allen Lane, 2016); Christopher Clark, *Revolutionary Spring: Fighting for a New World 1848-1849* (Milton Keynes: Penguin, 2023).

^{۳۸}. Qasim Amin, *The Liberation of Women [and] The New Woman* (Cairo: American University in Cairo Press, 2000).

^{۳۹}. بی‌بی خان استرآبادی، معایب رجال: در پاسخ به تأدیب زنان، ویراستاران: محمد توکلی ترقی و افسانه نجم‌آبادی (شیکاگو، ۱۹۹۲).

برای هر دوره‌ی کوتاه یا درازمدت‌تر، بایستی موضوع تحقیق را در بستر تاریخی خود قرار داده تا به سنتز رسیده یا امکان طرح و ارائه را پیدا کند. پسراندن تاریخ به عنوان یک رشته، دقیقاً همان کمبودی است که تاریخ انقلاب ایران را به رویدادهای مشخصی تقلیل می‌دهد که به صورت دلبخواه انتخاب شده‌اند.

در اینجا به مسئله‌ی رابطه‌ی آگاهی تاریخی (گذشته) و بدیل برای شرایط امروز (حال) می‌رسیم. غیرتاریخی‌کردن نگاه به فرآیندها و رویدادهای تاریخی به زیان آگاهی تاریخی (نگاه عمیق و همه‌جانبه به گذشته) است. مهم‌ترین پیامد آن، تقویت گفتمان‌های قدرت (که مشخصه‌ی اصلی‌شان سوءاستفاده از تاریخ است) و تمکین به بدیل‌های دلبخواه آن گفتمان‌ها است. مثلاً مقصر دانستن «چپ» برای رویداد انقلاب ۱۳۵۷ و پیامدهای آن، تلاش برای حذف بدیلی است که جهان‌بینی چپ در شکل‌دادن به آن می‌تواند نقشی مهم ایفا کند. شواهد برای اثبات ادعای مذکور این است که جنبش‌های اخیر در کردستان چیزی جز هژمونی نظری جهان‌بینی چپ و مترقی را به نمایش نگذاشته‌اند. این واقعیت که نیروهایی با این جهان‌بینی همواره از پیگیرترین نیروها در جنبش‌های سیاسی کردستان در منطقه بوده‌اند، ادعایی احتمالاً اغراق‌آمیز نیست. کسانی که این جنبش‌ها را صرفاً به هویت زبانی و فرهنگی و قومی یک ملت محدود می‌کنند، فراموش می‌کنند که مترقی‌بودن جنبش‌ها و جریان‌ات عمده در تاریخ کردستان نتیجه‌ی بهره‌جستن آن‌ها از جهان‌بینی چپ است، امری که هم‌زمان هویت‌گردی را متحول کرده و قابلیت تغییر مداوم آن را نیز افزایش داده است.

در پایان، به دومین جنبه‌ی مهم سؤال بدیل سیاسی می‌رسیم: دفاع از ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ای که به عنوان «چپ» معرفی می‌شود. فکر

می‌کنم توضیحی کوتاه و ذکر نمونه‌ای از تحولات اخیر برای درک اهمیت این مسئله کفایت می‌کند. تشکیل یا ثبات حکومت کردستان در عراق از ۲۰۰۳ به بعد، تأثیر زیادی در ارتقاء و تقویت خودآگاهی ملی در سراسر منطقه‌ی کردستان بزرگ داشته است. در حالی که حمایت‌ها از موفقیت‌های آن تجربه، مثلاً در کردستان ایران، هم‌زمان با گسترش تولیدات فرهنگی صورت می‌گرفت، کمبودهای آن تجربه نیز که به تدریج نمایان می‌شد، موجد پاره‌ای انتقادات و دل‌سردی‌ها می‌شد. خیزش **پوژاوا** به ویژه بعد از شکست داعش، سیمای دیگری از کردستان و جنبش و باورهای آن را در سطح جهان به نمایش گذاشت. جنگ **کوبانی** و تصاویر زنان **گُرد** مسلح روی صفحه‌ی تلویزیون‌ها، مردم جهان را مجذوب خود کرد. علی‌رغم این که باورهای مترقی **پوژاوا** تحسین می‌شد و به عنوان یک تمایز با سنت‌های گذشته مورد تأکید قرار می‌گرفت،^{۴۰} این احتمالاً خیزش **ژن، ژیان، ئازادی** (زن، زندگی، آزادی) بود که حداقل در ایران اهمیت ارزش‌هایی را که با جهان‌بینی **چپ** تداعی می‌شوند، دوباره برجسته کرد. کم نبودند کسانی که به دنبال **انقلاب پوژاوا** و قبل از انقلاب **ژینا**، نیروهای سیاسی در کردستان ایران و «**چپ**» را مقصر بی‌نتیجه‌بودن تجربه‌ی قبلی آنها از زمان انقلاب ۱۳۵۷ به بعد می‌دانستند. اما زن، زندگی، آزادی توانست «**چپ**» را دوباره به عنوان یکی از عواملان مهم برای تغییر و تحول اجتماعی و بدیل سیاسی برای امروز و آینده، به نوعی دیگر در سطح عموم یا جامعه احیا کند.

رابطه‌ی دفاع از ارزش‌های اجتماعی جهان‌شمول و بدیل اجتماعی و سیاسی، در تجربه‌ی حکومت کردستان در عراق به نوع خیره‌کننده‌ای

۴۰ . Michael Knapp, Anja Flach, and Ercan Ayboğa, *Revolution in Rojava: Democratic Autonomy and Women's Liberation in Syrian Kurdistan* (London: Pluto Press, 2016).

هویدا است. بعد از دو دهه، نارضایتی عمومی از ناکارآمدی سیاسی و فساد مالی و اداری آن حکومت مشهود است. اما این مشکلات تنها به عرصه‌های سیاسی و مالی محدود نمی‌شود. هنگامی که به افکار عمومی در آنجا توجه می‌کنیم، در مورد مشکلات موجود در عرصه‌های فرهنگی، آموزشی یا نظام جنسیتی کم‌تر سخنی می‌شنویم.

در همه‌ی این عرصه‌ها، اسلام سیاسی به یک بدیل قوی تبدیل شده، چرا که به صورتی روزافزون به هژمونی فرهنگی دست یافته است. گسترش شکاف درآمد و نبود خدمات عمومی و آینده‌ای روشن، جوانان را به سوی سازمان‌های اسلامی و مساجد سوق می‌دهد. در مقابل، بدیل متریقی و «چپ» یا ضعیف است یا ناکارا و محدود می‌شود. علی‌رغم وجود منتقدان، روزنامه‌نگاران و فعالان مدنی و سیاسی متریقی و چپ که تلاش می‌کنند جامعه‌ای بهتر بسازند، ما نمی‌توانیم حداقل جنبشی وسیع از جانب یک بدیل کارا و منسجم و متعهد به ارزش‌های اجتماعی چپ را در آن جامعه ببینیم. یکی از دلایل عمده‌ی فقدان چنین نیرویی، سرکوب آن باورها و ذوب‌کردن سازمان‌های پیشین همچون **کومله‌ی رنجدران** در سال‌های پیشین است. تشخیص این که وجود آن سازمان تا چه اندازه می‌توانست نقشی مهم در زمان حال ایفاء کند، مشکل است. اما به طور قطع لطماتی از آن دست نمی‌تواند بدون تأثیر بوده باشد. **نوشیروان مصطفی**، از رهبران قبلی **کومله‌ی رنجدران و اتحادیه‌ی میهنی**، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌ی کُردی درباره‌ی مسئله‌ی زن در تشکیلات‌ها گفت: «**کومله** (کُردستان ایران) چکار کرده؟ دو یا سه زن را وارد تشکیلاتش کرد که بعدها برایش دردسرساز شدند». این ادعای کسی است که قرار بود جامعه‌ای جدید بنیاد نهد. جریاناتی هم که حزب خود را **کمونیست** و برای طبقه‌ی کارگر معرفی می‌کنند، علی‌رغم

تلاش‌ها و وجود سرکوب و محدودیت‌ها علیه آنها، ظاهراً نتوانسته‌اند پایگاه اجتماعی وسیعی در **گردستان عراق** کسب نمایند. اگرچه بی‌تردید اسلامی‌شدن **جامعه‌ی گردستان در عراق** هم عامل مهمی است. منتسب‌کردن چپ به بی‌خدایی و بی‌دینی و ضدیت با دین همواره حربه‌ای موثر برای به حاشیه راندن چپ در جامعه بوده است. در مقابل، سازمان‌هایی که خود را **چپ معرفی** می‌کنند قادر به ارائه‌ی پاسخ و عملکردی موثر در مواجهه با این امر نبوده‌اند. یادآوری این نکته بسیار مهم است که پیکان نقد اساساً بایستی سلطه‌ی نهادهای قدرت‌مند دین بر جامعه را هدف بگیرد، نه توده‌های دین‌دار را. همان‌طور که مارکس در نقد فلسفه‌ی حق هگل می‌گوید، دین و نگاه توده‌ها به جهان محصول شرایط اجتماعی است. پس بایستی شرایط اجتماعی یا جامعه و نه فرد مورد نقد قرار بگیرد: کارگران ممکن است وطن نداشته باشند، اما مطمئناً دین دارند. در اینجا باید اضافه کرد که مباحث مربوط به نسبت جهان‌بینی **چپ** با دین بُعدی جهانی هم دارد. رفتارهای چپ‌نما معمولاً مبارزه‌ی حیاتی با اسلام سیاسی در ایران یا منطقه را با اسلام‌هراسی در اروپا که از جانب نیروهای راست‌گرای افراطی سفیدپوست تقویت می‌شود، مخدوش می‌کنند. به همین خاطر فراموش می‌کنند که مبارزه با اسلام سیاسی هم‌زمان با تلاش برای کسب هژمونی فرهنگی جهان‌بینی خود در میان جامعه بایستی صورت بگیرد.

هم‌زمان، یک نوع **نئولیبرالیسم فرهنگی** نیز به صورتی پیش‌رونده به مشخصه‌ی جامعه گردستان جنوبی تبدیل شده است. به جوانانی نگاه کنید که متولد چند سال قبل یا بعد از ۲۰۰۳ هستند و به اروپا پناهند شده و می‌شوند. آن‌ها جزو قشری هستند که امید ثروتمندشدن در آن جامعه را ندارند، دارای تحصیلات پایین هستند، به شدت مذهبی و معمولاً

به تحصیل و سروکله زدن با کتاب و ادبیات و مطالعه بی‌علاقه هستند. منبع مهم آگاهی آن‌ها فیس‌بوک و دیگر شبکه‌های اجتماعی است، و محبوب‌ترین پُست‌ها نیز خطبه‌های نماز جمعه‌ی شخصیت‌های دینی یا ملاحی است که سطح بسیار نازلی از درک و دانش حتی مذهبی از خود نشان می‌دهند. این مسائل صرفاً از نوع و سرشت حکومت سرچشمه نمی‌گیرند، بلکه فقدان آلت‌رناتیوی را نشان می‌دهند که شیرکو بیکس در شعر «اکنون دختری میهن من است»، آن را در هیئت «روزانا» معرفی می‌کند، دختری که هم به نظام ظالمانه‌ی جنسیتی و هم به هژمونی نهادهای سرکوب‌گر دینی (نه دین اجتماعی) معترض است. این امری تصادفی نیست که هم‌زمان با جنبش ژن، ژیان، نازادی (زن، زندگی، آزادی) گروهی از نوجوانان در سلیمانیه در ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۲، به «گشت ارشاد» تبدیل می‌شوند و به چند دختر به خاطر نوع پوشش و حضور در مسابقه‌ی موتورسواری^{۴۱} حمله‌ور می‌شوند. باورها به طور اتوماتیک به جنبش در نمی‌آیند.

شاید کسی ادعا کند که کومله‌ی رنجدران گُردستان عراق در سال‌های اواخر ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰، همان تندروی‌ها را داشت که مارکسیست‌های دیگر در ایران و ترکیه داشتند. اما عرصه‌ی نظری، عرصه‌ای در حال تغییر و نه ایستا است و از دینامیسم‌های جامعه تبعیت می‌کند. مشغلیات و درک‌های یک عده در دهه‌ی ۱۹۷۰ و در بستری معین، اتفاقاً به این معنا است که آنها قابلیت تحول به نظریات منطبق بر زمانه‌ی خود را دارند، چون قبلاً آن را انجام داده‌اند. مسئله‌ی اصلی پاسداری از ارزش‌های اجتماعی و جهان‌شمولی است که به خاطر «تندروی» یا «کُرْفه‌می‌ها»ی گذشته نباید بی‌خاصیت و ازمدافتاده تلقی شوند. کومله‌ی رنجدران

^{۴۱} . <https://www.youtube.com/watch?v=3rSjjzKj9eY>

احتمالاً یا حداقل می‌توانست یا می‌بایست ظرفی برای انتقال آن ارزش‌ها و روحیه‌ی انتقادی و جسورانه از شرایط اجتماعی موجود به نسل بعدی باشد. اگر از این زاویه به مسئله نگاه کنیم، همچنین به اهمیت پیامد ضربه‌ای پی خواهیم برد که شبه‌تئوری «کمونیسم کارگری» به کومله در گُردستان ایران وارد کرد. کومله علی‌رغم کمبودها و اشتباهاتی که داشت اما بدیلی مهم برای جامعه‌ی گُردستان بود. تفوق دیدگاه مخرب کمونیسم کارگری که اکنون اغلب تحت عنوان «اشتباه» از آن یاد می‌شود و مسئولان و رهبران وقت کومله به خاطر آن طلب بخشش می‌کنند، تنها از طریق سرکوبِ بدیل خود ممکن شد. مکانیسم‌های سرکوب به شیوه‌های فیزیکی محدود نمی‌شوند: بدنام کردن و متهم کردن به ضدیت با طبقه و خلق و هویت ملی خود نیز از دیگر مکانیسم‌های سرکوب هستند. اگر این مسئله از زاویه‌ی «بدیل» درک نشود، تضمینی برای تکرار «اشتباهات» جبران‌ناپذیر نسل‌های بعدی وجود نخواهد داشت. تنها مکانیسم تضمین‌کننده برای پیش‌گیری از کژروی‌ها و تفوق دیدگاه‌های سرکوب‌گرانه عبارت است از ایجاد امکان حیات بدیل‌ها و جلوگیری از سرکوب آن‌ها.

سخن آخر

به نگرانی اصلی این نوشته یعنی قرارداد «چپ» در مقابل هویت و جنبش سیاسی گُردستان که در مقدمه‌ی این نوشته مطرح شد، باز گردیم. تقلیل جهان‌بینی چپ و سرکوب ارزش‌های اجتماعی و جهان‌شمول به طور غیرمستقیم نیز صورت می‌گیرد. در اینجا بایستی به عرصه‌ی مهم پژوهش گُردی از جمله به زبان انگلیسی اشاره کرد که نشانه‌های فراوانی از رویکرد تقلیل‌دهنده و خصمانه نسبت به جهان‌بینی چپ را در آن

می‌توان یافت: برجسته‌کردن تفاوت‌های قومی و فرهنگی در پژوهش‌ها؛ تبدیل مطالعات کُردی به محلی برای ارتقاء دید و روش قوم-مرکزیت (که به طور اجتناب‌ناپذیر با تقلیل آنچه چپ خوانده می‌شود همراه است) بدون این که متوجه باشند که تجارب خیزش‌های رُژاوا و ژینا شواهدی اثباتی به نفع آن نوع دیدگاه‌ها نیست؛ تظاهر به اشراف بر تئوری‌ها بدون این که قادر باشند سطحی‌نگری و روحیه‌ی تقلیدگری خود را پنهان کنند؛ نشان‌دادن خصومت در برابر محققان فارس‌زبان اما شیفتگی نسبت به هر آنچه اسامی اروپایی یا «غربی» است. در مقابل نیز کسانی که دنباله‌رو دیدگاه تقلیل‌گرایانه یا آنتاگونیست نیستند، مورد حمله‌ی آشکار یا تلویحی قرار می‌گیرند. مطالعات کُردی عرصه‌ی آکادمیک بسیار مهمی است که بایستی با ارتقاء کیفیت و توان پژوهشی‌اش، آن را در برابر این نوع دیدگاه‌ها حفظ کرد. برجسته‌کردن هویت و قومیت نیز بُعدی جهانی دارد. در دهه‌های اخیر هر چه بیشتر سیاست «هویت» جایگزین «جامعه و طبقه»^{۴۲} شده است. همچنان‌که رشد راست افراطی و رفتارهای خشونت‌آمیزش نشان می‌دهد، خیلی‌ها خود را در چارچوبی تعریف می‌کنند که کمتر سیاسی و آزادی‌خواهانه و بیشتر فرهنگی و قومی است؛ و این با فقیرشدن مردم و بی‌توجهی به مطالبات طبقات کارگر در کشورهای اروپایی و مقصدانستن مهاجرت و پناهندگی^{۴۳} در مشکلات اقتصادی رابطه‌ی تنگاتنگی دارد.

اما همان‌گونه که مبارزه و نقد سیاسی و اقتصادی‌ی اسلام سیاسی را نباید با اسلام‌هراسی در دنیای «غرب» مخدوش کرد، نقد جایگزین شدن

۴۲. <https://www.theguardian.com/commentisfree/article/2024/aug/11/the-roots-of-this-unrest-lie-in-the-warping-of-genuine-working-class-grievances>

۴۳. <https://www.theguardian.com/commentisfree/article/2024/aug/11/the-roots-of-this-unrest-lie-in-the-warping-of-genuine-working-class-grievances>

سیاست طبقه با سیاست هویتی در دنیای غرب^{۴۴} را نبایستی با نگاه به اصطلاح «چپ نو» در ایران مخدوش کرد که از طریق نقد «سیاست هویتی» بی‌توجهی به مبارزات و خواست‌های ملی و فرهنگی و مبارزه با ستم ملی در ایران را توجیه می‌کند. این جریان از زاویه‌ی معضلات چپ در اروپا که با مسائل مهاجرت، رشد راست افراطی و ناکارآمدی دولت‌های لیبرال سروکار دارد، به مسئله‌ی هویت نگاه می‌کند. چپ اروپایی به درستی سیاست هویت دولت‌های محافظه‌کار و لیبرال و پیامدهای آن سیاست‌ها، مثلاً خیزش اخیر راست افراطی در بریتانیا، را نقد می‌کند. بافت اصلی این شورش را بخشی از قشرهای محروم و پایین جامعه تشکیل می‌دهند که با هضم باورهای راست افراطی و تحت تأثیر سیاست‌های راست‌گرای دولتی، مهاجران را دلیل فقر اقتصادی خود می‌دانند. همین اقشار هم فشار مهمی برای خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا بودند. اما نادیده گرفتن و کم‌ارزش جلوه دادن مبارزه برای رفع ستم ملی از طرف «چپ نو» که تریازدهم مارکس را در نقد فوئرباخ-فیلسوفان همواره جهان را تعبیر کرده‌اند، مسئله‌ی اما بر سر تغییر جهان است- شعار خود قرار داده است، از زاویه‌ی گفتمان ناسیونالیستی ایرانی صورت می‌گیرد که به قول مورخ منصور معدل، از اوایل قرن گذشته تا کنون مسیر سیاسی ایران را شکل بخشیده است.^{۴۵} این گفتمان با محوریت دولت متمرکز بر پایه‌ی اصول حفظ تمامیت ارضی و وحدت سیاسی، از تمرکززدایی و تحولات بنیادین در ساختارهای گوناگون ایران مدرن جلوگیری کرده است. آنچه کشوری مثل ایران با تنوع ملی/قومی تاریخی با آن دست به‌گریبان بوده، مبارزه و مقاومت ملل یا ملیت‌های ساکن

^{۴۴}. <http://thesis11.com/Article.aspx?Id=6630>

^{۴۵}. Mansoor Moaddel, *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution* (New York: Columbia University Press, 1993).

آن برای رهایی از ستم ملی بوده است. این مبارزات را نمی‌توان با توجیه «سیاست هویتی» زیر سؤال برد. انتقاد از برجسته‌کردن ارزش‌های زبانی و فرهنگی بایستی همراه با موضع روشن در رابطه با این جنبش‌های سیاسی ملی و نه در تضاد با آن‌ها صورت بگیرد. اگرچه مارکس و سپس گرامشی بر پراکسیس به معنای تلفیق تئوری (درک جهان) و عمل (تغییر جهان) تأکید کرده‌اند،^{۴۶} همانند «دین افیون توده‌ها است» که بحث عمیق و جامعه‌شناسی دین مارکس را به شیوه‌ای مضر به کلیشه تبدیل کرد، «تغییر جهان» نیز بدون درک و تفسیر جهان در وهله‌ی اول مقدور نیست و نباید به کلیشه تبدیل شود.

اما مسئله‌ی بدیل سیاسی بایستی با دغدغه و سؤال‌های نسل جدید فعالین جنبش سیاسی کردستان نیز شکل گرفته و ارتباط تنگاتنگی داشته باشد. **چپ در کردستان** چگونه می‌تواند هم‌زمان با درس‌گرفتن از گذشته، خود را در نسبت با شرایط سیاسی و اجتماعی و تاریخی و اقتصادی جامعه تعریف کند؟ این نیرو چگونه می‌تواند هم‌زمان نقد خود را از **چپ مرکزگرا** حفظ کرده یا با آن مرزبندی داشته باشد و بر همبستگی تأکید کند؟ پاسخ به این سؤالات مهم که از طرف نسل جدید در شرایط جدیدی مطرح می‌شود، برای تقویت جنبش و جهان‌بینی نیروهای **چپ** ضروری است. این نوشته برای یافتن پاسخ به این مسئله اشاره می‌کند که حداقل بخش مهمی از پاسخ را می‌توان در تجارب گذشته‌ی **چپ** اجتماعی و درگیر در تاریخ سیاسی ایران و کردستان جست‌جو کرد. سازمان‌های **چپ** در بطن شرایط متحول دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شکل گرفتند و **جهان‌بینی چپ** و مبارزه برای ستم‌ملی را در کنار همدیگر تعریف می‌کردند. در دوران

^{۴۶}. Eric Hobsbawm, How to Change the World: Tales of Marx and Marxism (London: Abscus, 2011), 334-43.

انقلاب ۱۳۵۷ و سراسر دهه‌ی ۱۳۶۰ اکثریت این سازمان‌ها در عمل به اصل حق تعیین سرنوشت وفادار ماندند و ارزش‌های انقلاب را به دهه‌ی ۱۳۷۰ منتقل کردند. هزاران نفر در این فرآیند سیاسی جان باخته، متحمل زندان و شکنجه شدند و بسیاری دیگر در آن دردها سهیم بودند. به نظر می‌رسد که «چپ قدیم» دارای منابع نظری و عملی باارزش‌تری از «چپ نو» است. «چپ نو» درگیر تئوری‌ها و شبه‌تئوری‌هایی است که کاربران آن در ایران قادر نبوده‌اند از زیر گفتمان ناسیونالیستی ایران بیرون بیایند.^{۴۷} حداقل یکی از راه‌های موثر برای یافتن پاسخ، روی آوردن به ارزش‌ها و همبستگی‌ها و نقدهای جسورانه در تجارب گذشته به درازای یک سده است نه هم‌سان‌کردن تاریخ چپ با پدیده‌هایی چون «چپ نو» یا عقب‌نشینی برخی از سازمان‌ها در برابر گفتمان ناسیونالیستی ایرانی که در به‌کاربردن اصطلاحات قوم یا ملت یا مسئله‌ی ملی به تردید افتاده‌اند. تجارب گذشته، مثلاً تجارب بعد از انقلاب، باارزش هستند و وظیفه‌ی نسل امروز است که آن‌ها را در جهت شکل‌دادن به باورها و عملکردها و بر اساس نیازهای زمان خود تازه‌سازی و به‌روز کند.

در پایان، تاریخ به عنوان یک دیسپلین (و نه وقایع‌نگاری و طرح ادعا و تعمیم‌سازی) حکم می‌کند که فرآیندها و رویدادهای تاریخی را با دقت و حوصله و از طریق مطالعه‌ی منظم بررسی کنیم. اما این تاریخ برای ملتی که از نهادهای دولت و سیستم‌های آموزشی و آرشو بی‌بهره بوده، نیاز به منابعی دارد تا منابع اولیه را در خدمت تحقیق گسترش دهد. از میان آن‌ها به تاریخ شفاهی (که بایستی مکتوب و آرشو شوند) اشاره می‌کنم. مورخ **گرد کمال مظهر** در تعریف و درک تاریخی که انسان‌ها بر اساس شرایط به ارث رسیده از گذشته می‌سازند، بر تغییر و تحول اجتماعی و

^{۴۷}. <https://www.radiozamaneh.com/811988/>

محرك اصلی در آن تحولات که از نظر او طبقات اجتماعی هستند، تأکید می‌کند: «ما دیده‌ایم که مردم بدون پادشاه زندگی کنند، اما ندیده‌ایم که پادشاهی بدون مردم زندگی کرده باشد».^{۴۸} از این نگاه، مکتوب کردن و مطالعه و تحقیق درباره‌ی تجربه‌ی انسان‌هایی که تاریخ مبارزات چهار دهی گذشته در کردستان را ساخته‌اند، برای دستیابی به خودآگاهی تاریخی و سنتزها امری حیاتی است. این‌که «تحصیل تاریخ برای درس گرفتن از گذشته است» اگر اشتباه نباشد حداقل گفته‌ای دقیق نیست. مسئله از این مهم‌تر است؛ اهمیت تاریخ به عنوان یک رشته‌ی تحقیقی، در تلاش آن برای کسب درایت از میان تحولات گذشته است تا جامعه بتواند زمانه‌ی خود را درک کند و برای تفوق بر معضلات و مشکلات امروز راه‌حل و بدیل خود را بسازد و ارائه دهد.

۴۸ س . کهمال مهنه‌س، میژوو: کورت‌تعباسیکی زانستی میژوو و کورد و میژوو [تاریخ: بحث کوتاه علمی در باره تاریخ و کرد در تاریخ] (به‌غدا، ۱۹۸۳)، ۱۵-۱۴.